

با رفتگان نواهای یومی
در بهاری که می آید



سایه سرد سکوت بر موسیقی فولکلور

موشنگ جاوید

پژوهشگر موسیقی نواحی

می دانیم که بهار می آید، بهاری دیگر، که باز نوید سال بهتری دهد، اما هر بهاری که می گذرد بر نگرانی های پژوهشگران موسیقی افزوده تر می شود؛ چرا که دردی استخوان سوز و ناملموس را حس می کنند و آن سایه مرگ است بر سر انسان، در این وانفسای کمبود اکسیژن و پول و درآمد و بیماری های تازه به دوران رسیده و شکسته شدن حرمت هنر گذشته و پدید آمدن هنرهای کاذب تحت عنوان: علمی روز، نوین، و... که انتهایش فقط خوشایند برخی اربابان نشسته بر سکوی مدیریت هنری است و مدیرانی که به دنبال اقتصاد هنر، آنچه را باز مانده بود، به باد مرگ سپرده اند. طبیعی است که نگران باشیم و این نگرانی بر آگاهان و آگاه تران روشن است که میدانسالاران هنر امروز کشور بسیاری از هنرمندان بومی را در مناطق و نواحی ایران نه تنها نمی شناسند که به پیشیزی هم نمی انگارند، بیچاره هنرمندان جوان بومی که به دنبال تنویر اندیشه تن به هر کار و حضور در هر جشنواره ای می دهند تا فرهنگ بومی خود را به عم خویش شناسانند، بی خبر از اینکه برخی مدیران هنر به دنبال کسب درآمد از عرصه هنرها هستند نه رشد معنویت در درونمایه آن!!

چرا آنقدر بد شده ایم، به کجای می رویم؟ روزگاری دکتر روانشاد محمد ابراهیم باستانی پاریزی در یکی از یادداشت هایش در مورد تاریخ از قول یک نویسنده خارجی نقل کرده بود که: یکی از غم انگیزترین

است و در نهایت بزرگمرد آواز جنوب خراسان در شرق ایران استاد روانشاد ابراهیم شریف زاده پایش به بساط مرگ کشیده شد و رخت از دنیا بست، ابتدای سال بود که دختر محترم در فضای مجازی از بی تفاوتی مدیران گله کرد، به خانه میبرد در باختر که رفته واقعا دلم گرفت، تنها ناله اش این بود که چرا به ما سر نمی زند!! نمی خواهم چون دیگران که در باره اش بسیار نوشتند در حالی که به وقت بودنش او را کمتر دیدند، بنویسیم که اعجاز می کرد یا چنین و چنان، همین بس که در مورد شریف زاده بگویم؛ او یک صدا بود، صدایی خوب و تاریخی که بیانگر هنرهای آوازی خراسان قدیم بود، او فرزند نظامی کردی بود که به منطقه آمده بود و در آنجا دواج کرده و ابراهیم به دنیا آمده بود، خودش می گفت که سال ها در فضای ترانه های شاد که در اصطلاح «بادایره گی» می گویند خوانندگی می کرده و بعد به ترانه های بومی دیگر بویژه غزل روی آورده، شیوه های لحنی او منحصر به فرد بود در هنگام جوانی اش وقتی مرتضی کافی شاعر حقوق دان خراسانی نوار او را برای همیشگی اش روانشاد حسین سمندری به نزد اخوان ثالث می برد، چنان مجذوب آوازها و دوتار نوازی شریف زاده می شود که چنین می سراید:

آقا شریف زاده که همراه ساز بود / بودش صدا مناسب و اشعار هم نکو

آقای شهر وایر هم خوش ذوق و اهل دل!!! لطفی کن و سلام مرا عرض کن به او چیزی نمانده بود مسلمان شویم باز / «الله» و «بار» گفتن آن پیر نیکو خنجر کشید بر جگرم زخمه تو مرد / این تیغ را که کرده بگو، در دلت فرو!!

شریف زاده پس از وقوع انقلاب اسلامی مورد بی مهری قرار گرفت به جرم آنکه تو شاد می خواندی!! و او پایش از مجالس عروسی بریده شد برای اینکه بتواند روزگار بگذراند به خادمی مسجد درآمد، اما آنجا هم کسی بر او ایراد گرفته بود که تو خواننده بودی تو را چه به مسجد!! و در نهایت برای گذران زندگی محقرش به غسالی روی می آورد، او که با همسرش دارای فرزند پسر نیز بوده به همین شیوه روزگار می گذراند تا اینکه آن پسر در جبهه های جنگ به فیض شهادت می رسد و بر همین اساس ابراهیم دوباره می تواند به مسجد آمده و ضمن خادمی مؤذنی را نیز به عهده بگیرد پس از آن بر اشعار مثنوی و دیوان غزلیات روی می آورد و راه آوازهای آیینی را بی می گیرد تا اینکه گذر بابک خضرابی به خانه شان می افتد و حاصل آن می شود مجموعه خون پاش و نغمه ریز، که پیر مرد از درآمد مالی آن



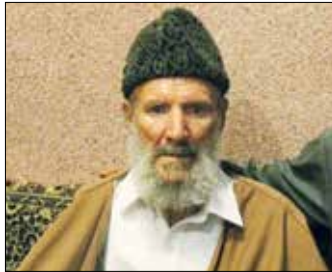
فردوس آساده پور (فارس)



مهدي موشنگي



مهدي اجماني (فارس)



شهره رانیسی



علی محمد بلوچ

راضی نبود و اعتقاد داشت حشش را نپزداخته اند، گرچه کار آقای خضرابی شایسته و وایسته انجام شده است. پس از آن محتبی قیطای او را به برنامه «شب های شرقی» تلویزیون خراسان می کشاند و تلاش می کند چهره هنری او را بدرستی بشناساند اما پیر مرد دیگر به هیچ چیز دلخوش نیست و کنار گیری می کند، در سال ۱۳۸۵ که به سرعاش رفته تا برای نعت خوانی در جشنواره منتخب دعوتش کنم با آراکه آمد و خوب اجرا کرد جالب بود که اجرا در محل نمایشگاه بین المللی کتاب صورت می گرفت پس از آنکه آوازهای نعت خوانی را به اجرا آورد هنگام ترک صحنه روبه مردم کرد و گفت: خیال نکنید من فقط همین آوازها را بلدم، الان برای آن کوچه بازار می هم می خوانم و به سوی میکروفن برگشت و ترانه «دنیا» از روانشاد قاسم جبلی را خواند که همه را به تشویق دوباره اش واداشت و بعد گفت: چون شنیدم که هر که مردم را شاد کند در بهشت جامی گیرد این را خواندم که شاد شوید.

اما آخرین دیدارم با او در ابتدای همین سال بسیار تلخ بود، پیر مرد حتی نمی دانست که کجا می زند، گاه به خیابان می زد، گاه چون کودکی می گریست و گاه در انزوای خود فرو می رفت و از بی تفاوتی مسئولان و مردم نسبت به خودش می نالید، می خواستم به جشنواره موسیقی نواحی در کرمان بیاید که نشد چون بیمار بود، قبلمش را گرفت و گزارش زندگی اش را به مدیر دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آقای فرزاد طالبی دادم و بیا پیگیری هایی که انجام شد و می به دخترش دادند تا خانه اش را تکمیل کند و بتواند از پدرش مراقبت کند که بالاخره پیر مرد در راحتی بسر برد، چند ماهه آخر عمر که دیگر پیر مرد مشکلی به لحاظ مراقبت نداشت و در وضعیت خوبی زندگی می کرد که دیگر مرگ مهلتش نداد و او هم رفت و باز جامعه ماند و حرف های مناسبی مدیران هنری و دیگر هیچ.

به راستی بهاری که می آید آیا نگران کننده نیست؟ چه وقت حال خوبی پیدا می شود تا سلام بهار را پاسخی بادل شاد بدهیم و از نگرانی ننالیم!؟

کمتر کسی قادر به نواختن آن آشنا بود، هنرمند دیگری که نامش در دفتر ایام ماند، استاد منظومه خوانی، شاهنامه خوانی، ذکر خوانی و موسیقی آیینی منطقه دژکرد اقلید در فارس روانشاد «شوقعلی رئیسی» بود، عارف روشن ضمیری که هم شعری می گفت و هم شعری می شناخت و هم به تمام شیوه های آوازی حماسی منطقه فارس آشنا بود، او نیز نخستین بار با جشنواره موسیقی حماسی به جامعه شناسانده شد و جالب بود که افزون بر آشنایی با الحان موسیقی آوازی منطقه فارس، به الحان آوازی و ادبیات ایل قشقایی نیز بسیار وارد و آگاه بود و منظومه یکی از شاعران آیینی قشقایی را به طور کامل در ذهن حفظ داشت. برای اینکه اهمیت وجودی او را در هنر منظومه خوانی بدانید همین بس که بگویم پنج گنج نظامی را به طور کامل در حفظ داشت یعنی هزاران بیت آکاری هنری که امروزه در هیچ کس نمی توان یافت، قشقایی ها او را به درایت و شناخت کافی از آیین هایشان می شناختند و به همین سبب به اولقب «عارف» داده بودند و نام «شوقعلی عارف» از او نام می بردند، حضور او در جشنواره های موسیقی آیینی ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و همین طور جشنواره نعمت خورشید و منتجب ۱۳۸۵ و سورش ستایش ۱۳۸۶ موجب شد تا بینندگان هنرش مشتاقانه به دنبال کارهایش باشند و روش های او را خواستاری شدند.

پیر مرد در عین حال هرگز از آموزش دست برد نداشت و در هر فرصتی که به دست می آورد به ارشاد و راهنمایی جوانان هم همت می گماشت، اما بدون هیچ یاد کردی او را عمر را با بیماری پارکینسون و آلزایمر سپری کرده بود، مردی که در جشنواره منقبت خوانان ۱۳۸۳ یک هفته سردمدار مناقب خوانان بود و در کنار روانشاد برانعلی زابلسانی و روانشاد مرشد ترابی در حوزه هنری میدان مناقب را گرم نگه داشت.

صدای رسا و شیوه لحنی او در اجرا از اختصاصات کارش بود که همگی را با خود برد. تنها صداهایی که از هنرش نیز باقی مانده هنوز در چرخه آگرواما و شاید مالی حوزه هنری مانده و به بازار ارائه نشده

فرهنگی

www.iran-newspaper.com